

بهای سنگین سرکوب مخالفان و دگراندیشان

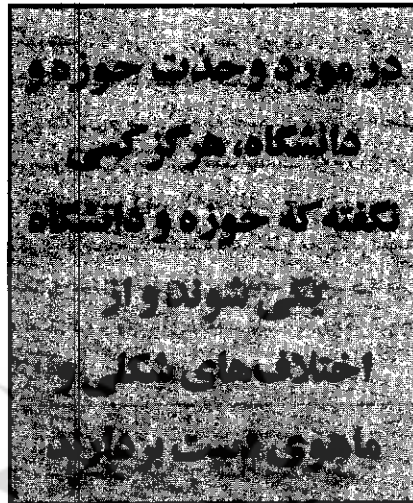
دکتر حسین ابوترابیان

بیگانه، مطمئن باشند که آن طرف دارند خر داغ می‌کنند.

هیچ حکومتی! چه حق، چه باطل، کمک به ابزارهای سرنگونی خود نمی‌کند... و نمی‌پذیرد که با شناخت دشمن یا حداقل مخالف خود، عامل بروز و ظهور او را به دست خود مهیا نماید...» (روزنامه انتخاب، شماره ۳۸۸ مورخ ۲۰ مرداد ۷۹)

در پاسخ به این نظر باید گفت: عقیده مخالف طبعاً به معنای عقیده خصمانه نیست. زیرا منظور از عقیده مخالف، عقیده کسانی است که با تفکر حاکم از نظر روش‌های اجرائی (در امور گوناگون؛ چه سیاسی و اقتصادی، و چه اجتماعی و فرهنگی) مخالفند، نه این‌که در صدد جنگ و براندازی نظام حاکم باشند. بنابراین دادن اسباب بروز و ظهور به افکار مخالف، هرگز به معنای کمک به ابزارهای سرنگونی حکومت نیست. چون به گواهی تاریخ، تا به حال هیچ حکومتی به این دلیل سرنگون نشده که به مخالفان خود امکان بروز و ظهور عقایدشان را داده است. هر حکومتی که تا به حال سرنگون شده، به دلیل روش‌های دیکتاتور مآبانه و مبتنی بر خفقان و سانسور و عدم اجازه بروز و ظهور به عقاید مخالف بوده است، نه چیز دیگر. چون در حکومت‌های دیکتاتوری، عقیده مخالف خود به خود رشد می‌کند و به مرور (بی‌آن‌که نیازی به کسب اجازه برای بروز و ظهور از جانب حکومت داشته باشد) آنقدر پیش می‌رود تا تبدیل به عقیده براندازی شود.

پس نکته این است که: به هیچ وجه نباید از افکار و عقاید مخالف ترسید و در صدد سرکوب دگراندیشان یا سانسور قلم و بیانشان برآمد. زیرا این اصولاً جزء ذات و خمیره و طبیعت انسان‌هاست که مثل هم فکر نکنند. همان‌گونه که اثر انگشت انسان‌ها با هم متفاوت است، فکر و عقیده انسان‌ها نیز با هم تفاوت دارد. شما حتی دو برادر یا دو خواهر را (که هر دو یک نوع تربیت شده و تحت نظارت یک پدر و مادر



برای جذب مردم به سیستم‌های تبلیغات داخلی، قهراً یک راه بیشتر نداریم و آن هم جز این نیست که مردم احساس کنند صدای خود را از رسانه‌های داخلی می‌شنوند. یعنی میل و سلیقه و خواست مردم وقتی تأمین می‌شود که رسانه‌ها را منعکس کننده افکار و عقاید و آرمان‌های خود بدانند. و هر کس این امر حیاتی در تبلیغات را نادیده بگیرد، نه تنها موفقیتی در تبلیغات و جذب افراد جامعه کسب نمی‌کند، بلکه اکثر مخاطبین را یکسره به دامن کسانی می‌اندازد که به خوبی از رمز و راز قدرت تبلیغات امروزی جهان باخبرند و می‌دانند چگونه سوار بر امواج جادویی نافذ و قدرتمند می‌توان دنیا را تحت سیطره خود در آورد.

اما بلافاصله این سؤال هم مطرح می‌شود که: وقتی در جامعه خود با حضور گروهی از مخالفان و دگراندیشان مواجهیم، چگونه می‌توان کاری کرد که آنها نیز مثل طرفداران و هم‌اندیشان بتوانند رسانه‌ها را منعکس کننده افکار و عقاید و آرمان‌های خود بدانند؟ چنانکه به قول یک کارشناس فلسفه و کلام اسلامی: «...»

در تبلیغات باید به آینده نگریست، نه به حال. در عین حال این نکته نیز باید دانسته شود که در زمان ما بیشترین قدرت تبلیغاتی از طریق تأثیر امواج است، و این قدرت تا بدانجاست که حتی مرزهای جغرافیایی در برابر هجوم امواج فرو می‌ریزد. چنانکه قدرت آهنین حکومت شوروی در برابر امواج رادیویی غرب کارآیی نداشت، و قانون ممانعت از نصب آنتن تلویزیون ماهواره‌ای در ایران عملاً نتیجه‌ای به بار نیاورد.

تأثیر امواج تبلیغاتی بیگانگان را نباید فقط در قدرت تبلیغاتی آنها دانست. شدت این تأثیر بیشتر به نقاط ضعف مخاطبان و ناتوانی سیستم تبلیغاتی حاکم بر آنها ارتباط دارد. ضعف مخاطبان همان «چاله‌های فرهنگی» است، که اگر توسط فرهنگ‌سازان داخلی پر شود، تا حد زیادی از گرایش مردم به غیر و تأثیرپذیری آنان از تبلیغات بیگانه می‌کاهد. ناتوانی سیستم تبلیغاتی حاکم بر مردم نیز عمدتاً به عدم آگاهی گردانندگان سازمان‌های تبلیغاتی برمی‌گردد، که در عوض بهره‌گیری از اصول طلایی تبلیغات و آینده‌نگری در امور تبلیغاتی، روبه ممانعت‌های فیزیکی می‌آورند و خیال می‌کنند که نهی کردن می‌تواند آثار مثبت تبلیغی داشته باشد. در حالی که نمی‌دانند ممانعت فیزیکی، یا نهی کردن، و یا تکرارهای پر حجم و مشابه، فقط به تنفیر (به معنای ایجاد نفرت) می‌انجامد و نتیجه مثبتی به بار نمی‌آورد. به عبارت دیگر، مگس همواره دور شیرینی می‌گردد، نه دور سرکه. و ما اگر بتوانیم امواج تبلیغاتی خود را باب میل و سلیقه و خواست مردم تنظیم کنیم، مطمئناً تعداد تأثیرپذیران از امواج تبلیغاتی بیگانه را به حداقل کاهش خواهیم داد. یعنی باید کاری کنیم که مردم به جای استنشام بوی کباب از تبلیغات

بوده‌اند) نمی‌توانید پیدا کنید که مثل هم فکر کنند و عقیده و سلیقه یکسان داشته باشند. چه رسد به دو فرد بیگانه که در دو سیستم و توسط والدین مختلف تربیت شده‌اند.

بنابراین وقتی اختلاف عقیده و اندیشه جزء طبیعت انسانهاست، پس هیچ‌کس نمی‌تواند امید داشته باشد که جز معدودی از مردم (آن هم نه به صورت کامل) هم‌فکر و هم‌عقیده او باشند. و این البته غیر از مقوله همراهی و پیروی و هواداری از یک فرد یا مرام یا حزب و یا حکومت است. مثلاً بسیاری از مردم جامعه ما به اصول و قوانین حاکم بر جامعه اعتقاد دارند و قانون اساسی را نیز می‌توان مبنای مشترک همه آنها به حساب آورد، اما هرگز نمی‌توان پذیرفت که آنها همگی نسبت به قوانین و آئین‌نامه‌هایی که بر مبنای همان قانون اساسی نوشته شده نظر واحدی داشته باشند. یا مثلاً همه معتقدان به قانون اساسی و پیروان ولایت فقیه خواهان عدالت اسلامی هستند، اما بعضی از آنها برنامه نیل به عدالت اسلامی را به گونه‌ای می‌نویسند که با برنامه بعضی دیگر به کلی مخالف است.

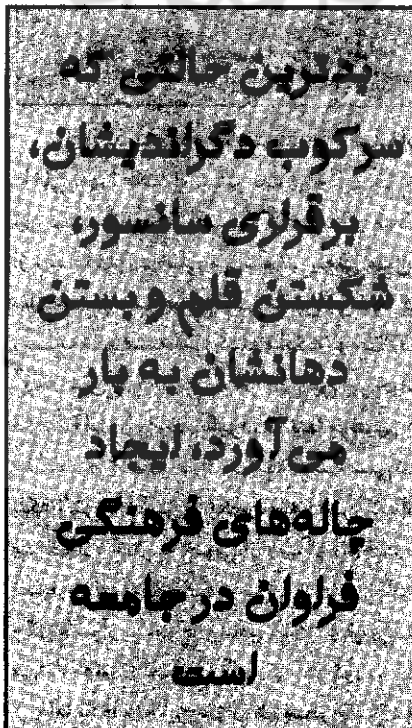
این اختلاف عقیده اگر بین دو یا چند نفر باشد، طبعاً مسأله خاصی جز بحث و جدل یا حتی قهر و نزاع فردی ایجاد نمی‌کند. اما وقتی اختلاف عقیده در سطح اجتماع مطرح می‌شود، مجموعه‌های متضاد به وجود می‌آورد که به صف‌بندی و رقابت‌های جناحی می‌انجامد. در چنین صورتی اگر یک جناح به قدرت دست یابد و بخواهد مانع فعالیت جناح‌های دیگر شود، قهراً مسأله زورگویی و خشونت، و به دنبال آن سانسور و اختناق پیش می‌آید. اما اگر جناح‌های مخالف اجازه یابند با هم تبادل نظر داشته باشند و حرفشان را بزنند، دیدگاه‌ها پالایش می‌یابد و به هر حال تا حدی که میسر است راه‌های مناسب برای رسیدن به هدف مشخص‌تر می‌شود.

هزینه بها ندادن به اختلاف‌ها

درست در اینجا است که مصداق «اختلاف امتی رحمت» آشکار می‌شود و می‌توان به اثر این گفته پیامبر اسلام پی برد که چرا اختلاف بین امت اسلام را رحمت می‌داند، نه زحمت و

دردسر. چون اگر مسأله اختلاف عقیده را زحمت می‌پنداشت، حتماً می‌فرمود: اختلاف‌ها را کنار بگذارید، با هم جر و بحث نکنید و همه یک‌جور بیاندیشید.

معنای وحدت نیز هرگز این نیست که اختلاف‌ها کنار گذارده شود و همه مثل هم فکر کنند. بلکه وحدت یعنی به نقاط تفاهم اندیشیدن، موارد مشترک را به عنوان پل تفاهم نگریستن، و نیز در پی بهره‌گیری از ویژگی‌های مثبت و مفید و هنجار یکدیگر برآمدن. مثلاً وحدت زن و مرد (که به صورت ازدواج منجلی می‌شود) هرگز به این معنا نیست که زن و مرد یک‌جور فکر کنند، اختلافات خود را (اعم از فکری و جسمی) نادیده بگیرند و مثل هم شوند. بلکه وحدت آنها یعنی به نقاط تفاهم و موارد مشترک و ویژگی‌های مثبت یکدیگر توجه کردن.



در مورد وحدت حوزه و دانشگاه نیز هرگز کسی نگفته که حوزه و دانشگاه یکی شوند و از اختلاف‌های شکلی و ماهوی دست بردارند. بلکه وحدت آنها یعنی از ویژگی‌های مثبت یکدیگر بهره‌گرفتن و به نقاط مشترک اندیشیدن. وحدت اسلامی هم هرگز معنایش این نیست که

شیعه تبدیل به سنی شود یا سنی را شیعه کنیم. بلکه وحدت معنایی جز تقرب اسلامی ندارد و مفهومش نزدیک شدن به یکدیگر و بیشتر از موارد اختلاف، به نقاط مشترک یکدیگر اندیشیدن است.

وقتی می‌گوئیم نباید اختلاف‌ها را نادیده گرفت، یعنی این‌که باید به وجود اختلاف‌ها پاور داشت، اما بیش از حد به اختلاف‌ها بها نداد. حد بها دادن به اختلاف‌ها هم تا جایی است که حالت حذف و جدائی و براندازی پیش نیآورد. وگرنه اگر به اختلاف‌ها بها داده نشود، هرگز موارد تفاهم‌انگیز و مشترک قابل تشخیص نیست.

از طرف دیگر، ما قبول داریم که انسان‌ها فقط در نتیجه تفکر خود نهایتاً به شناخت حق می‌رسند که البته این امر در بعضی انسان‌ها در طول عمرشان پیش می‌آید و در بعضی دیگر پس از گذشت چند نسل. و کلاً جریان منتهی به شناخت حق بستگی دارد به میزان آزادی انسان‌ها در تفکر (که ابزار شناخت حق است) و نیز راهی که برای رسیدن به این شناخت پیش می‌گیرند (که می‌گویند به اندازه نفوس انسان‌ها، راه به سوی شناخت حق وجود دارد).

بنابراین، هر حکومتی که خود را «حق طلب» می‌داند موظف است وسیله شناخت حق را برای انسان‌های تحت حاکمیتش فراهم کند. یعنی ابزار مربوطه را (که تفکر نام دارد) آزادانه در اختیار مردم قرار دهد تا راه مورد قبول خود را انتخاب کنند. لکن اگر تفکر مردم به صورت محدود مجرد باقی بماند، نه رشد می‌کند و نه استعداد شناخت حق را می‌یابد.

پس لازم است زمینه رشد تفکر نیز فراهم آید، که این امر به صورت ایجاد بستر لازم برای برخورد آراء و عقاید انسان‌ها با یکدیگر تجلی می‌یابد. چنانکه پیشرفت علوم و معارف بشری محصول برخورد اندیشه و آراء دانشمندان است و قدرت و صلاحیت جسمی انسان‌ها نیز محصول برخورد‌ها، جنگ‌ها، و توسعه‌طلبی‌هاست.

طبیعی است که آراء و عقاید مشابه با یکدیگر برخورد نمی‌کنند یا موارد اختلافشان بسیار جزئی و قابل چشم‌پوشی است. و لذا

برخورد آراء و عقاید انسان‌ها وقتی مصداق دارد که تفکر انسان‌ها مختلف باشد؛ عقاید مختلف در برابر هم قرار گیرد؛ و رویارویی عقاید باعث رشد تفکر انسان‌ها گردد تا سرانجام به مسیر شناسایی حق سوق داده شود.

عقیده مخالف نیز - همان‌طور که گفته شد - طبعاً به معنای عقیده خصمانه نیست. عقیده مخالف یعنی عقیده‌ای که از نظر روش اجرائی یا عقیده دیگری، یا با تفکر حاکم مخالف است، نه این‌که در صدد براندازی باشد.

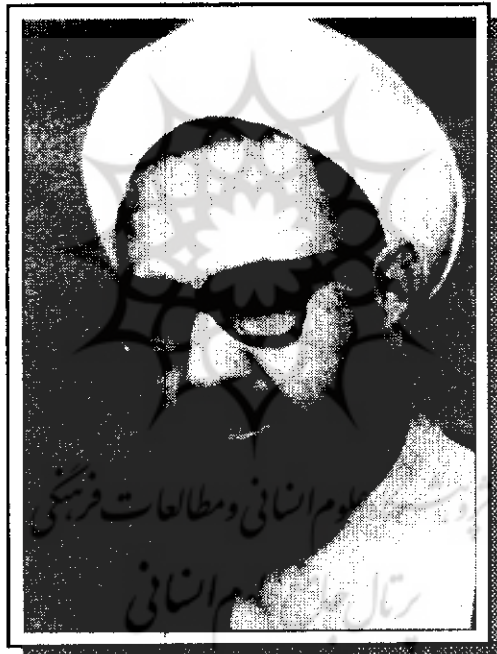
بنابراین کسانی که می‌گویند «آزادی تفکر» با نهادینه کردن «تفکر خصمانه» یکسان است، اشتباهشان در این است که تفکر مخالف را مساوی با تفکر خصمانه یا براندازنده می‌دانند (روزنامه انتخاب، مورخ ۲۰ مرداد ۷۹). در حالی که باید بدانند اگر تفکر مخالف نباشد، اصلاً برخورد عقاید و آراء مصداقی پیدا نمی‌کند. و یا اگر - به قول نویسنده روزنامه انتخاب (همان شماره): «تفکر مخالف را به حوزه‌های تخصصی ببریم» و حوزه عمومی (افکار عمومی جامعه) را فاقد شایستگی برای درک مسایل مورد اختلاف در سیاست و اجتماع بدانیم، طبعاً شناخت حق را فقط به کارشناسان اختصاص داده‌ایم و جامعه را همان «ملت گوسفندان» فرض کرده‌ایم که باید تابع محض و فقط در پی گذران زندگی باشد. چنین تفکری مقوله «شناخت حق» را مخصوص چوبان می‌داند و معتقد است گوسفندان در این مورد نه استطاعت دارند و نه ورود به بحث و جدل‌های رایج در حوزه‌های فکری برایشان آب و علف می‌شود!

● دلیلی برای رسیدن به تفاهم سیاسی و اجتماعی

بحث دیگر این است که: اگر ما اختلاف آراء و عقاید را به حوزه عمومی بردیم و خواسته یا ناخواسته باعث برانگیختن اختلاف نظرهای موجود در جامعه و پدیداری تنش‌های فکری و عقیدتی شدیم، نتیجه کار آیا به تزلزل بنیان حاکمیت و یا احتمالاً فروپاشی مبانی اتحاد ملی منجر نخواهد شد؟ جامعه از هم نخواهد گسیخت؟ جناح‌ها، گروه‌ها، احزاب، و در نهایت

مردم به جان هم نخواهند افتاد؟ و یکدیگر را تکه‌تکه نخواهند کرد؟

وقوع این امر - البته بسته به شدت و ضعف آن - ارتباط مستقیم یا درجه توسعه سیاسی یک جامعه دارد. هرچه درجه توسعه سیاسی کمتر باشد خطر به هم ریختگی و از هم گسیختگی اتحاد جامعه بیشتر است، و هرچه جامعه از نظر درک و بینش سیاسی توسعه یافته‌تر باشد، تضارب آراء و عقاید و گسترش آن به حوزه عمومی، نه تنها خطری به بار نمی‌آورد، بلکه بیشتر باعث رشد و افزایش و پیشرفت تفاهم سیاسی و اجتماعی مردم می‌شود.



شهید مطهری:
هرکس می‌باید فکر و بیان و قلمش آزاد باشد. و تنها در چنین صورتی است که انقلاب اسلامی ما راه صحیح و پیروزی را ادامه خواهد داد

به طور معمول، بعد از سقوط و حکومت‌های دیکتاتوری، چون جامعه عموماً در خفقان و سانسور به سر می‌برده و از کمترین درجه توسعه سیاسی برخوردار نبوده، دچار هرج و مرج و نابسامانی و جنجال‌های ناشی از برخورد عقاید و آراء متضاد می‌شود. ولی اگر جامعه به حداقل توسعه سیاسی رسیده باشد، مسایل و مصایب ناشی از جناح‌بندی‌ها و برخوردهای فکری و عقیدتی تا حد زیادی کاهش می‌یابد و

تداوم آن آثار مفید و سازنده‌ای به بار می‌آورد. علمای روانشناسی خانواده معتقدند: دعوی گاه به گاه زن و شوهر، که معمولاً بر سر اختلاف عقیده آن‌ها رخ می‌دهد، برای تقویت مبانی وحدت بین آنان ضروری است (البته به شرطی که کاسه و بشقاب را بر سر هم نشکنند و خدای نکرده کارشان به جدائی نکشد). و نیز اعتقاد بر این است که پدر و مادر بهتر است در مورد دعوی بین فرزندان کمتر دخالت کنند و فوراً در صدد خاموش کردن بحث و مرافعه و جدل بین بچه‌ها برنمایند. چون این‌گونه دعوای بچگانه برای ساختن و پرداختن شخصیت آنها لازم است (البته در اینجا نیز پدر و مادر باید از دور نظاره کنند تا مبادا دعوی بچه‌ها به فیزیکی منجر شود و آسیب‌های جسمانی در پی داشته باشد).

در روانشناسی اجتماعی هم عیناً همین توصیه‌ها مصداق دارد، و اعتقاد بر این است که باید بین طبقات و جناح‌های گوناگون اجتماعی جریان بحث و جدل و مرافعه وجود داشته باشد تا شخصیت اجتماعی و ادراک و بینش سیاسی افراد ساخته و پرداخته شود و به دنبال خود توسعه سیاسی و اجتماعی جامعه را پدید آورد (البته به شرطی که این برخوردها جنبه حذف و براندازی پیدا نکنند). به همین دلیل، دعوت مردم به آرامش و پرهیز از بحث و جدل‌های سیاسی، همیشه می‌تواند مانع توسعه اجتماعی و سیاسی جامعه شود و به طور کلی مردم را به گونه‌ای پرورش دهد که خواست حکومت‌های اقتدارگرا و دیکتاتوری است (جامعه توده‌وار = گوسفندی). عیناً مثل پدر و مادر اقتدارگرا که همواره فرزندان‌شان را به اطاعت محض و آرامش دعوت می‌کنند و تحمل کوچک‌ترین ناآرامی در خانواده را ندارند. یا شوهرانی که در سیستم مرد سالاری هرگز به زن اجازه کوچک‌ترین انتقاد یا بحث و جدل را نمی‌دهند و معتقدند زن باید تابع محض شوهرش باشد تا خوشبخت شود!

حتماً یادتان هست که شاه در سال ۱۳۵۳

پس از اعلام تشکیل حزب رستاخیز گفت: همه باید در این حزب عضو شوند و تابع محض اراده شاهانه باشند. و بعد هم اعلام کرد: هرکس مایل به عضویت در حزب رستاخیز نیست، پاسپورتش را بگیرد و از ایران برود. به دنبال آن هم شاه تمام مطبوعات (البته به جز دو سه نشریه وابسته به رژیم) را تعطیل کرد و گفت: اینها (مطبوعات) باعث تشتت افکار می‌شوند. و مردم را از توجه به فلسفه انقلاب «شاه و مردم» باز می‌دارند!

پدر و مادر اقتدارگرا فرزندان بی‌عرضه به بار می‌آورند و شوهران معتقد به مرد سالاری معمولاً زنانی بی‌دست و پا و منفعل خواهند داشت. حکومتی هم که به مردم اجازه برخورد عقاید و آراء را نمی‌دهد و برقراری آرامش را برای پیشرفت جامعه مفید می‌داند، از ملت خود خیری نخواهد دید و همان بلاتی بر سرش خواهد آمد که بر سر حکومت شوروی و رژیم پهلوی آمد.

در سال ۱۳۵۶ شاه در مصاحبه‌ای که با یک خبرنگار فرانسوی داشت، مرتب از برقراری دموکراسی در ایران صحبت می‌کرد. ولی در مقابل این سؤال خبرنگار فرانسوی که: چطور می‌شود حزب واحد رستاخیز و دموکراسی را آشتی داد؟ چنان درماند که ناچار به سفسطه پرداخت و قضیه را این‌طور توجیه کرد:

«... دموکراسی، یعنی چه؟ اگر خوب به یاد داشته باشیم، یونانی‌ها آن را اختراع کردند و به معنای بحث عمومی در میدان عمومی شهر بود. خوب حالا این بحث‌های عمومی فقط در بطن حزب رستاخیز انجام می‌گیرد، اما نه اجباراً در میدان عمومی، بلکه در ساختمان‌های حزب، در سازمان مرکزی یا جاهای دیگر. پس هرچه یک بحث و تبادل نظر باشد، وجود دارد و این دموکراسی است...»

(کتاب «شیر و خورشید» مصاحبه شاه با اولیویه وارن، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶، صفحه ۱۶۷)

بلی، شاه هم بحث و تبادل نظر را قبول داشت، ولی فقط به این شرط که درون سازمان مرکزی حزب رستاخیز صورت گیرد و از «حوزه تخصصی» خارج نشده، به «حوزه عمومی»

(افکار عمومی جامعه) وارد نشود.

شاه در جای دیگری از مصاحبه خود با خبرنگار فرانسوی، به این سؤال اولیویه وارن که: آیا علت وجود نداشتن مخالف آشکار در ایران، این نیست که عملاً مخالفین نایوده شده‌اند؟ چنین پاسخی می‌دهد:

«... باید دید مخالف با چه و با کی؟ من گاهی این نظر خود را کاملاً صحیح می‌یابم که «مخالف واقعی، خودم هستم» زیرا می‌گویم که انتقاد کنم، من با همه سازمان‌های اطلاعاتی و بازرسی خود می‌توانم به سرچشمه و ریشه هر خطا و نقصی برسم و پی ببرم. لذا در نهایت امر، جناح مخالف اعلیحضرت همایونی خودم هستم. اما این یک مخالفت مثبتی است که ارزش دارد، نه مخالفتی که فقط به هوس آن‌که نام مخالفت داشته باشد، ویرانگر است، الفراطی است و با همه سرچنگ دارد...»

(همان منبع، صفحه ۱۷۲)

حکومتی که به مردم اجازه برخورد عقاید و آراء را نمی‌دهد، هرگز از ملت خود خیری نخواهد دید

ملاحظه می‌فرمائید که شاه هم «آزادی مخالف» را که همان آزادی تفکر است، با «تفکر خصمانه» یکسان می‌دانست و معتقد بود: اگر به مخالفان آزادی داده شود، جریان امور به صورت «نهادینه کردن تفکر خصمانه» پیش

خواهد رفت و جنبه ویرانگر و براندازنده به خود خواهد گرفت. ولی دیدیم که قضیه برعکس از آب درآمد و جلوگیری از آزادی مخالفین، به رشد تفکر خصمانه دامن زد و در نهایت به تفکر ویرانگر و براندازنده منجر شد. روند تاریخ هم هرگز جز این نبوده است. هر حکومتی به مخالفان آزادی داد پابرجا می‌ماند، و هر حکومتی مانع آزادی قلم و بیان مخالفان خود شد، تیشه به ریشه خود زده است. یکبار دیگر پاسخ‌های شاه را به خبرنگار فرانسوی بخوانید و سپس به سرنوشت او و رژیمش بیاندیشید.

پناه گرفتن در حصار شیشه‌ای

اشخاصی که فکر می‌کنند اگر قلم و بیان آزاد باشد، کسانی پیدا می‌شوند که فکر جامعه را منحرف می‌کنند، یا نفوذ دشمنان باعث گمراهی ملت می‌شود، و یا مردم به لشکر دشمن می‌پیوندند، سخت در اشتباه هستند. به خصوص اگر حکومتی خود را اسلام‌خواه و برقرارکننده سیستم حکومت اسلامی بداند، باید به هر شکل شده از آزادی فکر و بیان و قلم دفاع کند و همه کسانی که آزادی فکر را برای پیشرفت حکومت اسلامی خطرناک می‌دانند، از مسند تصمیم‌گیری برای امور فرهنگی و اجتماعی و سیاسی کشور بردارد. دلیلش واضح است. ابتدا به این گفته استاد مطهری (که همه اسلام خواهان قبولش دارند) توجه کنید:

«... هرکس می‌باید فکر و بیان و قلمش آزاد باشد. و تنها در چنین صورتی است که انقلاب اسلامی ما راه صحیح و پیروزی را ادامه خواهد داد. اتفاقاً تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزاد فکری - ولوراز روی سوه‌نیت - برخوردار بوده است، این امر به ضرر اسلام تمام نشده، بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است. اگر در جامعه ما محیط آزاد برخورد آراء و عقاید به وجود بیاید، طوری که صاحبان افکار مختلف بتوانند حرف‌هایشان را مطرح کنند و ما هم در مقابل، آراء و نظریات خودمان را مطرح کنیم، تنها در چنین زمینه سالمی خواهد بود که اسلام هرچه بیشتر ریشه می‌کند...»

(کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی»)

انتشارات صدرا، چاپ ششم، صفحه ۶۳) توجه داشته باشید که استاد مطهری می‌گوید: اگر جامعه از یک نوع آزاد فکری - ولو از روی سوءنیت - برخوردار باشد، در نهایت به سود اسلام تمام می‌شود. یعنی وقتی مبنای حاکمیت بر اسلام قرار دارد، احترام و توجه به دگراندیشان باید یک امر ختمی و بلکه واجب باشد. زیرا بها دادن به مخالفان و آزاد گذاردن دگراندیشان نه تنها اثر منفی ندارد، به سود اسلام نیز خواهد بود. چون بدترین حالتی که سرکوب دگراندیشان و برقراری سانسور و شکستن قلم و بستن دهانشان به بار می‌آورد، ایجاد چاله‌های فرهنگی فراوان در جامعه است، که تبلیغات بیگانه و امواج پر قدرت و نافذ و مؤثر آنان می‌تواند به سرعت این چاله‌ها را پر کند و مورد استفاده قرار دهد. در بهترین حالت نیز اعمال سانسور و سعی در یکسان و یکدست کردن عقاید و افکار جامعه، می‌تواند به رشد شایعه‌پردازی کمک کند و فی‌الواقع جریان ارتباطات را در جامعه به سوئی سوق دهد که مردم حرف‌های حکومت را - ولو مطالبی که صد در صد صحیح باشد - باور نمی‌کنند و اکثراً پذیرای شایعاتی می‌شوند که ممکن است به کل غیر واقعی باشد.

بعضی معتقدند که اگر دگراندیشان آزاد باشند، ممکن است به صورت عامل تبلیغاتی دشمن عمل کنند و مثلاً از طریق روزنامه و مجله و یا وسایل ارتباطی دیگر، مردم را به انحراف بکشانند.

در پاسخ باید گفت: طبق یک قانون نانوشته ثابت: افکار خصمانه و منحرف‌کننده یا براندازنده، همواره در اختناق و سانسور رشد می‌کند، نه در محیط آزاد. به این دلیل که - طبق آنچه استاد مطهری هم ادعان کرده - اگر هر کس آزاد باشد نظر و عقیده‌اش را بیان کند، حرف دگراندیشان هم فقط در صورتی مورد پذیرش جامعه قرار می‌گیرد که واقعاً حرف مقبولی برای گفتن یا نوشتن داشته باشند. زیرا دیدگاه‌هایشان در محیط آزاد به صورتی منطقی و مستدل نقد می‌شود و نمی‌توانند از ناآگاهی و بی‌اطلاعی و بی‌خبری و جهل جامعه برای منحرف کردنشان استفاده کنند. اما اگر محیط آزاد نباشد...

البته تردیدی نیست که همیشه اقلیتی می‌کوشند تا از این آزادی سوءاستفاده کنند و مردم را به سمت و سویی خلاف نظام مقبول

عامه مردم بکشانند. اما در یک جامعه آزاد همیشه عده زیادتری وجود دارند که اندیشمند و قوی‌دست و آگاهند و اگر بخواهند، خیلی راحت می‌توانند جامعه را در مسیر اهداف نظام مورد قبول مردم سوق دهند و حنای سوءاستفاده‌کنندگان از آزادی را بیرنگ کنند. اتفاقاً برخلاف آنچه تصور می‌رود، اگر آزادی قلم و بیان وجود داشته باشد، همه نمی‌توانند از این آزادی استفاده یا سوءاستفاده کنند. چرا که بلافاصله مجشان گرفته می‌شود و عده کثیری در مقابلشان به پاسخگویی می‌پردازند تا چنانچه نامربوط گفته یا نوشته باشند، رسوا و شرمسارشان کنند. در حالی که اگر اختناق باشد، هر کس هر چه دلش خواست می‌گوید (مقامات رسمی از تریبون‌های همگانی و مردم عادی در محیط‌های کوچک و نیز با شایع‌سازی) و هیچ کس هم نمی‌تواند پاسخگویشان باشد.



محمد رضا پهلوی؛ جناح مخالف اعلیحضرت همایونی خودم هستم!

در نظام مبتنی بر اختناق، همه تصور می‌کنند متفکر هستند. اما اگر آزادی باشد، اکثر این متفکران خیالی خواهند دانست که چیزی بارشان نیست و توان یافتن مشتری برای کالایشان را ندارند. در حمام که فضای بسته و محدودی است همه آوازه‌خوان هستند و از صدای خود لذت می‌برند. اما بسیاری از همان ظاهرأ خوش‌صداها اگر در فضای باز و یا در مقابل جماعت منتقد صدای خود را سر دهند، تازه

می‌فهمند که چه آواز انکراالصواتی داشته‌اند. به همین دلیل، اگر نظام حاکم از پشتوانه مردمی قرص و محکم برخوردار باشد، هرگز نباید از بابت حرف و قلم مخالفان یا حتی معاندان ترسی به خود راه دهد، و به خاطر واهمه از انحراف جامعه میادرت به سانسور قلم و بیان کند. از قدیم هم گفته‌اند: به خاطر یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌پندند. و نیز در کشورهای متمدن، به خاطر عده معدودی قاچاقچی، مردم را در مرزهای ورودی معطل و سرگردان نمی‌کنند.

در حکومت اسلامی، اگر کسی از بابت نفوذ بدخواهان و دشمنان برای به انحراف کشیدن جامعه وحشت داشته باشد، یا خود از قدرت اسلام بی‌خبر است، یا اسلام را یک ایدئولوژی ضعیف و ضربه‌پذیر تصور کرده است. مگر جز این است که اسلام همواره در محیط‌های آکنده از کفر و فساد و ظلم و زور رشد کرده و قدرتمند شده است؟ پس از چه چیز واهمه دارند؟

اگر می‌ترسند که جوانان مسلمان از راه بدر روند و به انحراف و فساد و کفر کشیده شوند؟... در این صورت باید پرسید: آیا اصلاً می‌شود چنین جوانانی را معتقد به اسلام دانست؟ چنین فردی یا از اول در اسلامیت لنگش داشته و یا مبلغین و راه‌نمایانش به قدری خشن و زورگویانه عمل کرده‌اند که او را به وادی تنفیر کشیده و از اسلام و مسلمانی برگردانده، چاله‌هایی حفر کرده‌اند که دشمن می‌تواند به راحتی آنها را پر کند.

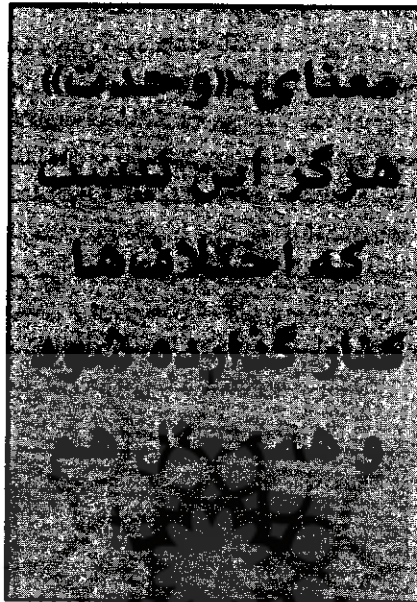
با این حال اگر فرض کنیم که در اثر اقدامات بدخواهان، خطر انحراف جامعه وجود داشته باشد، چیزی که بیش از همه به جریان انحراف و گسترش آن کمک می‌کند، وجود اختناق و سانسور است. چرا که اگر برای هدایت و ارشاد مردم، به ممانعت‌های فیزیکی متوسل شویم، به گونه‌ای غیر مستقیم به قدرت امواج تبلیغاتی بیگانگان می‌افزاییم و ضمن کمک به گسترش شایعات مخرب، به دلسوزان و صاحب‌نظران خیرخواه نیز فرصت نمی‌دهیم تا پاسخگوی چرنیدیات گمراه‌کننده و اخبار جعلی و تحریف شده بوقچی‌ها معاند باشند. در حالی که آزادی قلم و بیان باعث می‌شود حنای معاندین و بدخواهان رنگی نداشته باشد و مردم بتوانند آزادانه راه اصلی را (که البته خبر پیروی از فطرت الهی انسان نیست) برگزینند و خطر

تأثیرپذیری از مطالب منحرف‌کننده را به حداقل کاهش دهند. بنابراین اگر قبول داریم که اسلام در مقابل مخالفان و معاندان بسیار قدرتمند است و خیلی حرف‌ها برای گفتن دارد، باید قضاوت درباره پیام‌های ارسالی را به عهده مردم بگذاریم تا آنها خود با توجه به سیر برخورد آراء و عقاید در جامعه راه را از چاه تشخیص دهند و به اندیشه و عقیده مطلوب برسند. شرطش هم این است که هرکس حرفی برای گفتن دارد آزاد باشد حرفش را در رسانه‌ها بیان کند و یا بنگارد. نه این‌که تونلی بسازیم و از مردم بخواهیم فقط از آن طریق پیش بروند تا به مقصد برسند. یعنی جبری که حتی خداوند هم برای مردم نخواست، به آنها تحمیل کنیم. چون خداوند انسان‌ها را دریافتن مسیر سعادت و تفکر نجات‌بخش، مختار گذارده است و تعیین روز جزا نیز دلیلی جز این ندارد که هر فرد باید پاسخگوی نوع تفکر و عقیده و بینش و اقداماتش در زندگی باشد. وگرنه چنانچه قرار بود مردم در تفکر و اعتماد و تصمیم‌گیری‌های اصلی و اصولی مختار نباشند و توسط رهبران دینی و حکومتی ناگزیر به اندیشه‌ها و کانال‌های عقیدتی خاص هدایت شوند (و در اصول دین خود نیز مقلد باشند) پس قهراً باید همان رهبران در روز جزا پاسخگوی بندگان خدا باشند و مسئول خوشبختی و انحراف جامعه قلمداد شوند.

وظیفه رهبران دینی حکومتی نشان دادن راه است، نه مجبور کردن مردم به حرکت در آن راه (حساب مجرمین و تبهکاران و عناصر شرور و مفسدین و قانون ستیزان از بقیه مردم جداست. بحث ما راجع به تفکر و بینش و اعتقادات اصولی در مردم جامعه است).

برای اثبات این‌که در صورت استقرار رژیم

سانسور و عدم آزادی قلم و بیان، مردم به گرایش‌های ضد رژیم رو می‌آورند، شاید هرگز نتوان مثالی مقبول‌تر از وضعیت جوانان ایران در زمان حکومت شاه ارائه داد. در آن رژیم تمام کوشش‌ها در جهاتی متمرکز بود که جوانان را به لذت‌طلبی و هوسرانی و سرگرمی‌های مبتذل



غربی و داشته، ایمان و اعتقاد مذهبی جامعه را کمرنگ و به زور سانسور و ارباب، هرگونه تفکر سیاسی و عقیدتی مغایر با خواست رژیم را زایل کند. اما دیدیم که درست برخلاف تصور شاه و طراحان حکومتش، جوانان ایران یعنی همان پرورش یافتگان محیط سیاست زدایی شده و آکنده از فساد و ابتذال و سانسور، روبه معنویات آوردند و با چشم‌پوشی از لذت‌جویی و هوس‌بازی و بسی‌بند و بساری، یکی از اعجاب‌انگیزترین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی تاریخ بشر را رقم زدند. بعد هم با کمال حیرت

شاهد بودیم که گرداندگی امور اجرائی انقلاب را نیروهای، به عهده گرفتند که اکثراً تحصیل‌کرده غرب، به خصوص آمریکا بودند و غیر از دو سه نفرشان (که به صورت عامل نفوذی آمریکا عمل می‌کردند) بقیه مصدر خدمات فراوانی برای انقلاب و اسلام و ایران شدند.

به این ترتیب علناً دیدیم که رژیم شاه به دلیل برقراری محیط سانسور و فشار برای یکدست کردن افکار جامعه و واداشتن مردم به حرکت در مسیر خاص، دقیقاً به نتیجه‌ای مغایر با هدف مورد نظرش رسید و جامعه ایران به سمتی حرکت کرد که رژیم شاه در گلوگاهش سدهای بسیار محکمی ساخته بود.

سرنوشت شاه و عاقبت دیگر رژیم‌های دیکتاتوری باید برای همه درس بزرگی باشد که بدانند با زور و فشار نمی‌توان مردم را به اطاعت واداشت و بعد هم دلخوشی‌های فانتزی را حقیقت انگاشت. به این گفته شاه توجه کنید که در تیرماه ۱۳۵۷ (زمانی که حدود هفت ماه تا پایان دوره حکومتش باقی مانده) با کمال غرور و خودخواهی، طی مصاحبه‌ای با مجله «اخبار آمریکا و گزارش‌های جهان & U.S. News & W.R» (مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۷۸) چنین گفته بود:

... هیچ‌کس قادر به سرنگونی من نیست. چون ۷۰۰ هزار پرسنل نظامی، همراه با کلیه کارگران و اکثر مردم ایران پشتیبان من هستند... «عرفی شیرازی» چه زیبا وضع و حال این‌گونه افراد مغرور و غرق در تصورات واهی را ترسیم کرده است:

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد
من ابلهانه گریزم به آبگینه حصار
ظریفی می‌گفت: هنگامی که از فرط شادی به هوا می‌پری، مواظب باش کسی زمین را از زیر پایت نکشد!

در هر نقطه‌ای از ایران و جهان

قبل از چاپ مجله **گزارش**

خلاصه‌ای از آن را بر روی سایت اختصاصی

WWW.GOZARESH.COM

ببینید.